

امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه

<?xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

امام حسن (علیه السلام) در اثر توطئه ای شوم که از سوی معاویه تدارک دیده شد به شهادت رسید و جلوه های شکوهمند امامت در دیگر یادگارفاطمه و علی (علیهما السلام) متجلی گشت. استبداد اموی جهت هدم امامت راستین و یاران دلباخته آن عزم را دو چندان کرد و با تهدید و ارباب و ترفندهای عوامفریبانه به نابودی مکتب و راه امام علی و فرزندان (علیهم السلام) همت گماشت. بدین جهت، رهبری و هدایت امت شرایط دشوار و طاقت فرسایی یافت. دوران دهساله امامت ابی عبدالله (علیه السلام) بیانگر مواضع و برنامه های آن حضرت در مقابل این تحولات است که پیامها و درسهای ارزشمندی را فرا راه عاشقانش قرار می دهد و از سوی دیگر، سیره اخلاقی تربیتی آن بزرگوار را از ذخائر ارزشمند جهان اسلام و ازبایسته های پژوهشی است که بخش مهمی از آن ظهور و درخشش همین دوران مبارک است. نوشته حاضر نگاهی است اجمالی به یکی از مواضع و ابعاد زندگی سیاسی آن حضرت با عنوان «مبارزات امام حسین (علیه السلام) در دوران معاویه که محورهای زیر بیانگر جوانب آن می باشد.

اعلام منشور ولایت در سرزمین منا

شیعیان امام علی (علیه السلام) روزهای سختی را در حکومت معاویه سپری می کردند. تعداد زیادی از آنان توسط معاویه به شهادت رسیده و بسیاری دیگر فراری یا منزوی و در اضطراب و نگرانی به سر می بردند. در منابر و اجتماعات اهانت به امام علی (علیه السلام) به صورت رسمی رواج یافته بود و دل های عاشقان و دوستداران امیرمومنان راسخت جریحه دار کرده بود. اکنون دیدگان به سوی امام حسین (علیه السلام) دوخته شده و منتظر

رهنمودها و دستورهای آن حضرت است تا این سکوت مرگبار را بشکنند و راهی به سوی افق های حقیقت بگشایند. امام حسین (علیه السلام) همراه عبدالله ابن عباس و عبدالله ابن جعفر حج می گذارد. در سرزمین منی فرصتی دست می دهد تا امام (علیه السلام) از اصحاب پیامبر و شیعیان و نیک مردان انصار دعوت کند و حقایق را برای آنان بازگو کند. بیش از هفتصد تن گرد امام اجتماع می کنند که دویست نفر آنان از اصحاب پیامبرند. حضرت بپاخاست و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: «این تجاوزگر (معاویه) بر ما و شیعیان ما سختیها و ناملایماتی روا داشته است که خود دانسته و دیده اید یا به شما رسیده است. می خواهم از شما درباره حقیقتی جويا شوم. اگر راست گفتم، آن را تصدیق کنید و در صورتی که خلاف گفتم، مرا تکذیب کنید. سخنم را بشنوید و گفتارم را بنویسید. سپس هنگامی که به سوی شهرها و قبایل خویش بازگشتید، هر آن کس را که مورد وثوق و اطمینان دانستید به آنچه از حقوق ما می دانید، دعوت کنید. من از آن می ترسم که حق ولایت از بین رود و مغلوب گردد، اگرچه خدا نور خویش را به رغم خواست کافران، غالب خواهد گردانید.»

سپس آنچه از قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره پدر و مادرش و اهل بیت (علیهم السلام) بود، برای آنان قرائت کرد. همگی گفتند: «اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا وَ شَهِدْنَا»؛ همین طور است ما خود شنیدیم و افراد مورد اعتماد برای ما آنچه فرمودید، نقل کردند.

سپس حضرت فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به امامت منصوب کرد و مردم رابه ولایت او فرا خواند و دستور داد که این پیام را حاضران به غایبان برسانند؟» همگی گفتند: «بلی ما شنیدیم.» (1)

بدین ترتیب، امام (علیه السلام) در آن اجتماع بر حقیقت امامت تاکیدورزیده و رسالت و مسوولیت خواص را برای ترویج مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و مبارزه با استبداد اموی ترسیم کرد. سخنرانی حضرت در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در همین راستا است. مرحوم مجلسی می نویسد: به معاویه گفتند: دیدگان به سوی حسین (علیه السلام) است. کاری کن که او منبر رود و خطابه ایراد کند؛ از چشم مردم خواهد افتاد؛ زیرا توانایی خطابه ندارد. معاویه گفت: این را درباره برادرش حسن ابن علی تجربه کردم، به رسوایی مامنجر شد. سرانجام اصرار زیاد مردم باعث شد از امام حسین (علیه السلام) بخواهد به منبر رود و با مردم سخن بگوید. حضرت سخنرانی خود را با حمد و ثنای الهی آغاز کرد. در این حال مردی گفت: کیست که خطابه می کند؟ حضرت فرمود: ماییم حزب پیروز الهی و عترت رسول خدا که نزدیکترین فرد به او هستند و اهل بیت پاکیزه او و یکی از دو چیز گرانبها که عدل قرآن قرار داده شده، همان کتاب که باطلی از پیش رو و پشت سر او راه نمی یابد، آگاه به تاویل قرآن و روشنگر حقایق آن هستیم. ما را اطاعت کنید که اطاعت ما واجب است؛ زیرا اطاعت ما مقرون به اطاعت خدا و رسول او گشته است. خداوند متعال می فرماید: «اطاعت کنید خدا و رسول او و صاحب فرمان از خودتان را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید. اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.» (2)

و فرموده: «هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، آن را شایع می سازند در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان که قدرت تشخیص کافی دارند. بازگردانند از ریشه های مسایل آگاه خواهند شد و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز عده کمی همگی از شیطان پیروی می کردید.» (3)

شما را بر حذر می دارم از این که به ندای شیطان گوش فرادهید؛ زیرا شیطان دشمن آشکار شما است. و در آن صورت از دوستان شیطان خواهید شد. دوستانی که شیطان به آنان می گوید: امروز هیچ کس از مردم بر شما

پیروز نمی گردد و من همسایه شما هستم اما هنگامی که دو گروه (کافران و مومنان مورد حمایت فرشتگان در جنگ بدر) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم. (4) که در این صورت «مثل کافران جنگ بدر» مورد ضربه شمشیرها و نیزه ها «از سوی ملائکه» قرار خواهید گرفت و در آن هنگام ایمان فردی که از پیش ایمان نیاورده است یا کارنیکی را انجام نداده است نفعی به او نخواهد رساند. در این موقع، معاویه گفت: «حسبک یا اباعبدالله فقد ابلغت»؛ کافی است ای اباعبدالله، حق سخن را ادا کردی. (5)

اعتراض به ولایتعهدی یزید

معاویه تصمیم به ولایتعهدی یزید گرفت. راهی حج شد؛ به مدینه آمد و از مردم برای او بیعت گرفت. سپس منبر رفت و یزید را این چنین ستود: یزید دانا به سنت و قرآن شناس است و حلم و بردباری اش بر سنگهای سخت افزون است. امام حسین (علیه السلام) برخاست و پس از ستایش خدا و درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هرگز سخنوری هرچند سخن به تفصیل گوید نتوانسته است حق اندکی از صفات ممتاز پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ادا کند. ای معاویه! از واقعیت دورمانده ای، سپیده صبح تاریکی شب را رسوا ساخته و نور خورشید پرتوروشنایی چراغ را بی فروغ ساخته است. در برتری برخی سخن به زیاده گفتمی و در گزینش عده ای حق دیگران را ضایع کردی و از بیان فضیلت صاحبان آن بخل ورزیدی و بیش از حد ستم روا داشتی. نشد که اندکی از فضیلت صاحبان حق را بپردازی و در همان حال شیطان بهره فراوان و نصیب کامل خویش را برنگیرد. دانستم آنچه درباره یزید از سیاستمداری و کمالش گفتمی، می خواهی مردم را باین سخنان به اشتباه اندازی. گمان می کنی انسانی ناشناس و دوراز چشم مردم را تعریف می کنی و از آنچه فقط خودت به آن دست یافته ای، خبر می دهی. «فخذ یزید فیما اخذه من استقرائه الکلاب المتهاذثه عندالتحادث و الحمام السبق لاترابهن و القیناث ذوات المعازف وضروب الملاهی تجده ناصرا»؛ و همین کارهایی که یزید کرده، بگیر؛ همین که سگان را به حال پارس و گلاویزی می خواند و کبوتران بازی را به سوی همقطاران و نیز کنیزکان آوازه خوان و انواع بیهوده گری و هوس بازی هایش کافی است که تو را در وصف خویش یاری کرده باشد. سپس فرمود: قصدی را که برای ولایتعهدی یزید داری فروگذار ورهاکن، چه نیازی داری که افزون بر همه کارهای بدی که کرده ای با این گناه نیز خدا را ملاقات کنی. (6)

افشای جنایات معاویه

جهت دیگری که بیانگر مبارزات آن حضرت است نامه ای است که در آن جنایات معاویه و ستمگری هایش شمارش کرده، حکومت معاویه را فتنه ای سهمگین بر امت قلمداد می کند. قسمتی از آن چنین است: مگر تو نبودی که حجر و یاران عابد و خاشع حق را کشتی، همانان که از بدعت ها نگران و بی تاب می گشتند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند؟ آنان را پس از تعهدات محکم و تضمین های مطمئن به طرز ظالمانه و تجاوزکارانه کشتی، در برابر خدا گستاخی ورزیدی و عهد و پیمان الهی را سبک شمردی. مگر تو قاتل عمرو ابن الحمق نیستی، همان که از زیادی عبادت صورت و پیشانی اش پینه بسته بود؟ او را پس از تعهدات و تضمین هایی کشتی که اگر به حفاظت شدگان در کوهساران داده می شد، از قله های آن فرود می آمدند. مگر تونیستی که زیاد را در دوره اسلام به خویشتن منسوب گردانیدی و او را پسرایی سفیان قلمداد کردی، با این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکم کرده که فرزند متعلق به بستر (پدر و مادر) است و پاداش مرد زناکار را سنگ است. آنگاه او را بر مسلمانان مسلط ساختی تا آنان را بکشد و دست و پایشان را قطع کند و بر تنه درخت به دارشان آویزد؟ پناه بر خدا، ای معاویه! گویا تو از این امت نیستی و ایشان از تونیستند. مگر تو آن خضرمی را نکشتی که ابن زیاد درباره او به تو گزارش داده بود دارای دین علی (علیه السلام) است؛ و دین علی (علیه السلام) همان دینی است که پسر عمویش (صلی الله علیه و آله) بر آن بود؛ همان دینی که تو به نامش به این مقام نهشته ای؛ و اگر دین او نبود، بالاترین افتخارات تو واجدات کوچه ای تابستانی و زمستانی آنان بود و خدا به واسطه مابرای این که نعمتی گران ببخشد، سختی های آن را از دوشتان برداشت. به من گفته ای که این امت را به فتنه مینداز. من فتنه ای سهمگین تر از حکومت بر امت نمی یابم؛ و نیز گفته ای: به مصلحت خویش و دین و امت محمد (صلی الله علیه و آله) بیندیش. به خدا قسم، کاری بهتر از جهاد علیه تو نمی شناسم. بنابراین، هرگاه به انجام آن اقدام کنم، مایه تقرب به پروردگار من است و در صورتی که به انجامش نپردازم، از خدا برای حفظ دینم آمرزش می طلبم و از او توفیق انجام آنچه او دوست می دارد و می پسندد، خواستارم.

سپس حضرت در ادامه می فرماید: بدان که خدا را دیوانی است که هرکار کوچک و بزرگ به حساب می کشد و شمارش می کند. بدان که خدا فراموش نمی کند که تو به مجرد گمان افراد را می کشی و به محض وارد آمدن اتهامی دستگیر می سازی و پسری را به حکومت نشانده ای که باده می نوشد و سگ بازی می کند، تو را می بینم که خویشتن به گناه و عذاب در انداخته ای و دینت را تباه کرده ای و رعیت راضای ساخته ای. (7)

یادآوری رسالت ها

استبداد اموی جامعه اسلامی را دچار فساد و رکود کرده، زمینه تجاوز و ستمگری های بیشتر آنان گشته بود. هشدار به جامعه و یادآوری رسالت ها و مسوولیت های سنگین آنان از ضرورت های فوری آن بود؛ و چه فردی

شایسته تر از ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) و چه موقعیتی والاتر از حج.

براین اساس، حضرت در اجتماع شکوهمند مردم در سرزمین منی به سخنرانی پرداخت و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را به مردم و دانشمندان یادآور شد. حضرت در آغاز درباره اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر فرمود: ای مردم! از آنچه خدا بدان اولیای خود را پند داده، پندگیرید مانند بدگفتن او از دانشمندان یهود، آنجا که می فرماید: چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنان را از گفتار گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند؟ چه زشت است عملی که انجام می دادند. (8) و نیز فرموده است: کافران بنی اسرائیل بر زبان داود وعیسی ابن مریم، لعن و نفرین شدند. این به خاطر آن بود که گناه و تجاوز می کردند. تا آنجا که فرمود: چه بدکاری انجام می دادند. (9)

خداوند آنها را بدین خاطر نکوهش کرده که از ستمکارانی که میان آنها بودند، کار زشت و فساد می دیدند و آنها را نهی نمی کردند؛ زیرا در مال آنان طمع داشته و از قدرت آنان می ترسیدند با این که خداوند می فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید. (10)

سپس عالمان را مورد خطاب قرار داده، می فرماید: شما ای جماعت که معروف به دانش و نامور به خوبی و معروف به خیرخواهی هستید و به وسیله خدا در دل مردم مهابتی دارید؛ شرافتمند از شما حساب می برد و ناتوان شما را گرمی می دارد...

من می ترسم عذابی از عذابهای الهی بر شما فرو آید؛ زیرا شماها از کرامت خدا به منزلتی رسیدید که بر دیگران برتری یافته اید. بندگان مؤمن به خدا، گرمی داشته نمی شوند ولی شما به خاطر خدادر میان بندگان الهی ارجمندید. این در حالی است که می بینید که پیمانهای خدا شکسته شده و هیچ عکس العمل و هراسی به خود راه نمی دهید. برای یک نقض تعهد پدران خویش بی تابی می کنید با این که تعهد رسول خدا خوار و بی مقدار شده، کورها و لال ها و زمین گیرها در همه شهرها بی سرپرست مانده و برآن ها ترحم نمی شود، شما به اندازه مقام و در خور مسوولیت خویش کار نمی کنید و در مقابل کسی که اقدام می کند خضوع نمی کنید. برعکس به سازش و مسامحه با ظالمان خود را آسوده خاطر می دارید با این که خداوند شما را فرمان داده که از کار خلاف باز ایستید و دیگران را نیز نهی کنید؛ اما شما غافلید. مصیبت شما از همه مردم بزرگتر است؛ زیرا در حفظ مقام علما و دانشمندان ناتوان شدید. کاش کوشش می کردید. علت این ناتوانی این است که جریان امور و احکام به دست دانشمندان الهی است که امین بر حلال و حرام اویند؛ ولی این مقام از شما گرفته شده است. بدین جهت، که

شما از حق متفرق شدید و درباره روش پیغمبر باوجود دلیل روشن دچار اختلاف شدید. اگر براذیت و آزارها شکیبابودید و در راه خدا مشکلات را متحمل می شدید، زمام امور الهی به شما برمی گشت و از طرف شما دستور آن صادر می گشت و به سوی شما باز می گشت؛ اما برعکس شما خودتان ستمگران را به جای خویش جای دادید و امور الهی را به آنها وا گذاشتید تا به شبهه کارکنند و به شهوت ها و میل های نفسانی خویش حرکت کنند. علت سلطه ستمگران گریز شما از مرگ و خوش بودنتان به زندگی دنیا است که از شما جدا خواهد شد. (11)

اما متأسفانه این فریادها و خروشهای الهی بر جان و قلب های غافل کارگر نیفتاد و دوباره هرکس به اندیشه دنیایی خویش مشغول و کارهای روزمره خویش را استمرار بخشید و چنان شد که بنی امیه احکام الهی را تعطیل کردند؛ نیکمردان تنها مانده میدان را به شهادت رساندند و تاریخ را برای همیشه سوگمند از بین رفتن حق و عدالت و حاکمیت امامت راستین ساختند.

تاکید بر استمرار براءت

معاویه به مروان که از کارگزاران حکومتی او بود، نامه نوشت واز او خواست دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید خواستگاری کند. عبدالله تصمیم درباره این موضوع را به دائی فرزند خویش امام حسین (علیه السلام) واگذار کرد. امام فرمود: از خداوند خواستارم که موردپسندی از آل محمد را برای دختر عبدالله برگزیند. همگی در مسجداجتماع کردند. مروان در حضور مردم گفت: امیر مومنان معاویه به من دستور داده که هرقدر از مهر را که پدرش بگوید، قبول کنم وتمامی بدهکاری پدرش را بپردازم. افزون آن که صلح بین دو فامیل نیز برقرار خواهد شد. امام حسین (علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی و بیان فضایل اهل بیت (علیهم السلام) پاسخ داد: این که گفتی مهرش هرقدر باشد، معاویه قبول کرده، سوگند به جان خود که در صورت تصمیم، ما برمهر السنه چیزی اضافه نمی کنیم. و این سخن که بدهکاری پدرش هرچه باشد، پرداخت می کند، هیچ گاه زنان مابدهکاریهای ما را نپرداخته اند؛ و اما مصالحه و سازش، ما افرادی هستیم که به خاطر خدا با شما دشمنی کردیم و برای دنیا با شما صلح نخواهیم کرد. خویش نسبی نتوانسته است مانع از این کار شودتا چه رسد به ازدواج و خویشی سببی. سپس حضرت دختر عبدالله را به عقد قاسم ابن محمد بن جعفردرآورد و باغی که خود در مدینه و به نقلی در سرزمین عقیق داشت. به دختر خواهر خویش بخشید. (12)

پی نوشت ها :

- 1- الغدير، ج 10، ص 161 و 162.
- 2- نساء، آیه 59.
- 3- همان، آیه 83.
- 4- انفال، آیه 48.
- 5- بحارالانوار، ج 44، ص 205 و 206.
- 6- الغدير، ج 10، ص 161 و 162 و استفاده از ترجمه الغدير، ج 19، ص 250 و 251.
- 7- الغدير، ج 10، ص 161 و 162 و استفاده از ترجمه الغدير، ج 19، ص 250 و 251.
- 8- مائده، آیه 63.
- 9- همان، آیات 78 و 79.
- 10- همان، آیه 47.
- 11- تحف العقول، ص 240، کلمات امام حسين (عليه السلام) .
- 12- بحارالانوار، ج 44، ص 207.